

مغان و مستشرقان

تیمور قادری

استادیار

عضو هیئت علمی دانشگاه بوعلی سینای همدان

مغان بر اساس متون کهن

در ستون اول از کنیه پنج ستونی بیستون می‌خوانیم: «گوید داریوش شاه، پس مردی مغ بود به نام گئوماتا، او قیام کرد، از پیشیاه وادا ... او مردم را اینسان دروغ گفت، من بردیا هستم پسر کوروش، برادر کمبوجیه، پس مردم همه نافرمان شد(ند)، از کمبوجیه به او روی آوردند، مردم پارس و مردم ماد و مردم دیگر سرزمین‌ها. شهریاری را او گرفت، از ماه گرمپده، نه روز تمام شده بود، آنگاه شهریاری را گرفت، پس کمبوجیه به خویش مرگی مرد ...».

در گزارش‌های برجای مانده از سه مورخ یونانی، هرودوت، پلوتارخ و استرابون، در باب دین ایرانی، واژه مغ به تکرار وارد می‌شود. در گزارش هرودوت (کتاب اول، بند ۱۳۲) چنین آمده است: «او (فرد قربانی‌دهنده) پس از آنکه قربانی را تکه‌تکه کرد و گوشت آن را پخت، گستره‌ای از نرم‌ترین گیاهان به‌ویژه شبدر می‌گسترده و همه گوشت قربانی را بر آن می‌نهد، پس مرد مغی برکناری می‌ایستد، سرود خدایان بر آن زمزمه می‌کند ...».

وی همچنین در کتاب اول، بند ۱۴۰ می‌آورد: «... این بود مطالبی که می‌توانم از روی آگاهی دقیق از ایرانیان بازگو کنم، دیگر چیزها را چون رازها و اسرار می‌دارند و فاش نمی‌گویند، چنان‌که دربارهٔ مردگان که مردهٔ یک ایرانی پیش از آنکه مرغان یا سگان آن را بدرند، دفن نمی‌شود، می‌دانم که مغان را این رسم هست، چون آنها آشکارا چنین کنند...». وی در ادامهٔ همین بند می‌نویسد:

«... و اما مغان، آنها با دیگر مردمان و نیز کاهنان مصری فرق بسیار دارند، کاهنان مصر بنا به خویشکاری دینی خود از کشتن هرگونه جاننداری جز در موارد قربانی سخت می‌پرهیزند، ولی مغان همهٔ جانوران جز سگ، خود می‌کشند و در کشتن خرفستران و مادها و خزندگان و پرندگان سخت می‌کوشند و از یکدیگر پیشی می‌جویند».

گزارش دیگر از آن استرابون است، که در فاصلهٔ سال‌های ۶۲ ق.م تا ۱۹م زندگی می‌کرده است. وی در رسالهٔ جغرافیا کتاب ۱۵، کرده-۳، بند ۱۳ چنین می‌آورد: «... مغ که سرپرستی آئین را برعهده دارد، قربانی را پاره پاره می‌کند، شرکت‌کنندگان هر یک بهرهٔ خود را گرفته، مراسم را ترک می‌کنند و هیچ بخشی به ایزدان تخصیص داده نمی‌شود».

در بخش دیگری از همین رساله می‌آید: «... در کاپادوکیه، سرزمینی که طایفهٔ مغان، که آنها را «آذر موبدان» می‌خوانند، و نیز معابد ایزدان ایرانی بی‌شمار است، حیوان قربانی را با کارد سر نمی‌برند، بلکه آن را با ضربهٔ کندهٔ درختی که به دستهٔ هاون مانده است، بی‌جان می‌کنند. در آنجا همچنین آتشکده‌ها وجود دارد، بناهای غریبی که در میانشان آدریانی قرار دارد که از خاکستر انباشته است و در آنجا مغان پاسدار آتشی هستند که هرگز خاموش نمی‌شود. مغان روزها به آتشکده آمده در برابر آتش نزدیک به یک ساعت به زمزمه می‌پردازند، درحالی‌که دسته‌ای از شاخه‌ها را به دست گرفته و روپوش نم‌دین پوشیده‌اند که هر دو گونه و لب‌های‌شان را می‌پوشاند... پارس‌ها مردگان خود را پس از آنکه با موم پوشاندند، به خاک می‌سپرند، مغان مردگان را به خاک نمی‌سپارند، بلکه آنها را در جایی می‌نهند که مرغان بدرند».

بالاخره از میان مورخان یا به اصطلاح مستشرقان باستان می‌ماند پلوتارخ و ذکری که او از مغان می‌آورد. وی در گزارش خود از زردشت به‌عنوان زردشت مغ یاد می‌کند و در شرح آئین



مغان که آئینی کاملاً زروانی است چنین می‌آورد: «... و تنوپمپوس گوید که به یآوری مغان برای سه هزار سال متوالی یکی از دو خدا سالاری و فرمانروایی می‌کند و آن دیگری تن در می‌دهد و در سه هزار سال بعد آن دو با یکدیگر به ستیزه و کارزار پرداخته و به قلمرو همدیگر می‌تازند، اما در فرجام اهریمن بشکند و مردم شاد شوند و بی‌نیاز از خورشت و بی‌سایه. آنگاه خدایی که اینها را پرداخته و انجام داده است به آسایش پرداخته و برای یک زمان می‌آرامد نه برای زمانی دراز چنان‌که در خور یک خداست، بلکه اندکی دراز، چنان‌که مردی به خواب رود. چنین است اسطوره‌های مغان».

وی در توضیح بیشتر آئین زروانی که به سخن او آئین مغان است چنین شرح می‌دهد: «زردشت مغ که گویند پنج هزار سال پیش از جنگ تروا می‌زیست، او یکی از این دو بن را هرمزد و دیگری را اهریمن نامید و نیز نشان داد که هرمزد روشنی را ماند بیش از هر چیز که به دریافت حواس درآید و حال آنکه اهریمن به تاریکی و نادانی مانده است و میانجی آندو مهر (mithres) است و از این‌روست که ایرانیان او را مهر میانجی خوانند. او (زردشت) مردمان را پیاموخت که از بهر یکی فدی‌های نذر و سپاس آورند و از بهر دیگری فدی‌ها برای دفع آسیب و ناخوشی. آنان به هنگام سائیدن گیاهی به نام اومومی (Omomi) در هاون اهریمن (Hades) و تاریکی را نیایش کنند و آنگاه آن را به خون گرگ کشته‌ای آمیخته به جای تاریک و بی‌خورشید برند و به دور بپاشند».

ریشه مغان از دیدگاه مستشرقان

این گزارش‌ها در واقع قدیم‌ترین و نخستین گزارش‌ها مربوط به مغان است. اما در مورد ریشه این طایفه که خود اساس اختلاف به‌شمار می‌آید، عبدالحسین زرین‌کوب چنین نظر می‌دهد: «هرودوت آنها را یکی از طوایف ششگانه ماد دانسته است و نام هر شش طایفه را البته با تحریف‌هایی چنین می‌آورد: بوزایی (Bousai): پرتیه کینویی (Paritakinoi)، استروخاتس (Strawxates)، اریزانتویی (Arizantoi)، بودیویی (Boudioui) و ماگویی (Magoi) یا مغان».

نام مغان (ماگویی) را هم هرودوت در ردیف ماد (ها) ذکر کرده است و در صحت این دعوی بعضی محققان اظهار تردید کرده‌اند، و البته طرز ذکر مغان در کتیبه بیستون داریوش هم به گونه‌ای است که گویی از یک نژاد دیگر غیر از ماد و پارس سخن در میان است. اما این نکته را هم نمی‌توان قرینه‌ای بر نفی انتساب آنها به طوایف ایرانی گرفت. این طرز بیان وی فقط نشان می‌دهد که مغان نه با خانواده سلطنتی پارس ارتباط داشته‌اند نه با خاندان پادشاهان ماد و از این رو در امر سلطنت که وجود گئوماتا غاصب آن را برای مغان مطرح می‌کرده است، مغان همچون یک طایفه بیگانه به نظر می‌رسیده‌اند. البته این امر که آنها حقی برای ادعای سلطنت نداشته‌اند، نمی‌تواند دستاویزی برای انکار انتساب آنها به ماد، یا طوایف ایرانی باشد، و نقش عمده‌ای که آنها در اجرای مراسم دینی در بین طوایف ماد و پارس داشته‌اند، در ایرانی بودن آنها جای شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد. قدرت و امتیازی که بعدها طوایف مغ در بین اقوام ماد و پارس داشته‌اند، ظاهراً نمونه‌ای از حیثیت آنها بوده است در بین ایرانیان شرقی. معهدا در نواحی غربی که زبان دیرینه اوستایی تدریجاً به خاطر برخورد با عناصر مربوط به اورارتو، آشور، بابل و عیلام، دستخوش دگرگونی شد، طبقه مغان مادی زبان دیرینه سروده‌های باستانی عهد ایران و یجه را همچنان حفظ کردند و آنچه در نیایش خدایان و در طی اجرای مراسم دینی در عهد نیاکان دوران ایران و یجه معمول بود در نزد این مغان ایران غربی هم مثل آنچه در نزد سرودخوانان حرفه‌ای شرقی (زوتر- Zautar) رایج بود، باقی ماند.

براساس نظر خانم مری بویس، طوایف گوناگون ایرانی خاندان روحانی خاص خود را داشته‌اند، و طبق گزارش‌های مورخین باستان، مغان (Magoi-) یکی از شش طایفه مادی عهده‌دار این خویشکاری بوده‌اند. از قدمت این سنت اطلاع زیادی نداریم. اما می‌دانیم که مغان بعداً در آئین زردشتی نقش عمده‌ای ایفا کردند: هر چند که از ذکر نامشان در اوستا خبری نیست (که البته مولتون پیش از این در این باب سخن گفته و بدان خواهیم پرداخت) و به احتمال قوی واژه ماگو (maghu) اوستایی و مگو (magu) مادی از یک ریشه‌اند. یعنی یک واژه مشترک ایرانی برای اعضای این طایفه که اجرای مراسم دینی را برعهده داشته‌اند.



آر. سی. زمر، که سه اثر عمده در باب زردشتی‌گری با عناوین «زروان یا معمای زردشتی‌گری»، «طلوع و غروب زردشتی‌گری» و «آموزه‌های مغان» به رشته تحریر درآورده است، بی‌آنکه بر منشأ و ریشه ایرانی یا غیر ایرانی مغان پای بگذرد، بر تأثیر شدید این طایفه بر آئین زردشتی اصرار می‌ورزد و از به‌دست گرفتن زمام امور این دین توسط جماعت مذکور سخن می‌راند، هر چند که معتقد است، این طایفه، زردشتی‌گری را با تأویل و تفسیر خودشان به آسیای صغیر و غرب بردند، در عین اینکه از نجوم و ستاره‌بینی بابلی نیز بی‌بهره نبودند. منابع او در این بررسی علاوه بر اوستای جدید (از جمله وندیداد) گزارش‌های برجای مانده از سه مورخ شهیر یونانی، یعنی هرودوت، پلوتارخ و استرابون، است، و از آنجا که هرودوت این طایفه را مادی و به طبع آریایی دانسته، در نتیجه وی پا را فراتر نگذاشته و با سکوت خود در این مورد، بر گفته مورخ یونانی مهر تأیید می‌نهد، وی درباره طایفه مغان چنین می‌نویسد «به‌نظر می‌آید پذیرش زردشتی‌گری در نیمه غربی امپراتوری پارسی، گسترش آن و دگرگونی و تحریفش، که با پیام اصیل شخص پیامبر منافات دارد، کار مغان بوده باشد، کسانی که انحصار انجام مراسم دینی را در پارس و کل نیمه غربی امپراتوری هخامنشی برعهده داشته‌اند. مغان در تاریخ ایران باستان به‌خاطر رواج دو پدیده همیشه بدنام و رسوا بوده‌اند: ۱- عدم دفن مردگان و قرار دادن آنها در معرض لاشخورها و پزندگان ۲- ازدواج با محارم (وی در مورد عدم دفن مردگان به هرودوت استناد می‌جوید). از آنجا که اجساد شاهان هخامنشی دفن می‌شده در نتیجه نمی‌دانیم که زردشتیان تا قبل از آشنایی‌شان با مغان چگونه از دست اجساد مردگان خلاصی می‌یافته‌اند و آنچه ما می‌دانیم این است که زردشتیان نه تنها با مغان آشنا شدند، بلکه عمیقاً تحت تأثیر ایشان نیز قرار گرفتند. البته تقسیم مخلوقات جهان به دو دسته اهورایی و اهریمنی نیز از جمله تأثیرات ایشان است، از این قرار می‌توان آنها را مبدعان ثنویت خشکی دانست، که خود از ویژگی‌های زردشتی‌گری دوران متأخر است، ثنوتی که در گاتا‌های زردشت به‌گونه‌ای تلویحی وارد شده است.

اما مسینا، مستشرق شهیر ایتالیایی، مغان را پیروان راستین زردشت معرفی می‌کند، کسانی که وفادارانه آموزه‌های او را منتقل ساختند. مسینا با مطرح ساختن این دیدگاه تا حدی از موثق بودن منابع در دسترس هرودوت می‌کاهد. اگر هرودوت مغان را یکی از شش طایفه مادی قلمداد

می‌کند، مسینا و بسیاری دیگر از محققان ترجیح می‌دهند در این طایفه یک طبقه اجتماعی - موبدی موروثی را ببینند. ایشان اگر هم یک طایفه بوده‌اند، مسلماً بیش از یک طایفه عملکرد داشته‌اند، بدین معنی که هیچ مراسم مذهبی بدون آنها مشروعیت پیدا نمی‌کرد. نظرات مسینا از جهات چندی قابل تأمل است: اول آنکه (به تعبیر وی) واژه ماگوس (magus) اوستایی (mog(h)u) تنها یک بار در اوستا وارد می‌شود، این امر از آن جهت قابل تأمل است که اگر مغان تدوین‌کنندگان نهایی (اوستای متأخر) بوده‌اند، پس چرا نام ایشان تنها یک بار وارد می‌شود (که البته مولتون این ایراد را به‌گونه‌ای کاملاً متفاوت تفسیر و توجیه می‌کند). دوم آنکه هرودوت می‌گوید مغان یکی از طوایف مادی‌اند، اگر چنین باشد، دیگر نمی‌توان بر اینکه اوستا محصول ماد(ها)ست، پای فشرد. با این‌همه، از دیدگاه تاریخ هرودوت و همین‌طور گزارش‌های بعدی، کاملاً روشن می‌شود که مغان در واقع یک طبقه اجتماعی موبدی بوده‌اند که هیچ ذکری از منشأ نژادی‌شان به‌میان نمی‌آید. ما نه تنها از پارس، پارت، بلخ، خوارزم، ماد، و همین‌طور سکاها، بلکه از سرزمین‌های غیر ایرانی نیز نظیر عربستان، اتیوپی و مصر اخباری از مغان را دریافت می‌کنیم. تأثیر ایشان در سراسر آسیای صغیر بسیار بارز و آشکار است. در نتیجه کاملاً متحمل می‌نماید که طبقه اجتماعی موبدی مغان از قبیله مادی به‌همین نام کاملاً مجزا بوده باشد. با این استدلال و دلایلی از این دست، مسینا، مغان را پیروان واقعی زردشت و حاملان راستین آیین او در منطقه شرق از ماوراءالنهر تا بین‌النهرین معرفی می‌کند.

اما جیمز هوپ مولتون که در خود عشق آتیشینی نسبت به پیامبر احساس می‌کرد، مغان را طایفه‌ای شرارت‌پیشه معرفی می‌کند که نه به اقوام آریایی تعلق دارند و نه به نژاد سامی، و از این‌رو آموزه‌های ایشان در نزد او بسیار مشمئزکننده و نفرت‌انگیز می‌نماید. بنا به استدلال وی، مغان قبیله یا طایفه‌ای بومی (غیرآریایی) از کاهنان یا شمن‌ها بودند، که رهبری جمعیت و توده‌های غیرآریایی ماد را در دست داشتند، کسانی که بعد از ناکامی در دستیابی به قدرت سیاسی، آن‌هم در خلال شوش گئوماتا، طی دو یا سه نسل، تفوق و برتری دینی را به‌دست گرفتند تا خود جبرانی شود بر آن ناکامی. قدیم‌ترین سند در باب فعالیت ایشان به‌عنوان طایفه‌ای مقدس در «ازکیل» (۸) یافت می‌شود، جایی که از آنها به‌عنوان ساکنان بیت‌المقدس در سال ۵۹۱ ق.م یا حتی



قبل از آن سخن می‌رود، کسانی که شاخه‌ای از درختان یا به تعبیر متأخر «برسم» در پیش روی گرفته و خورشید را می‌ستایند. تشابهات مربوط به شیوه ایشان در قرار دادن اجساد مردگان در معرض پرندگان با شیوه‌های رایج (آن دوران) در آفریقای غربی و مرکزی، و همین‌طور دیگر آموزه‌های ایشان، قرابت و پیوندهای بومی‌شان را به معرض نمایش می‌گذارد: امری که از غیرآریایی و غیرسامی بودن این طایفه حکایت دارد. ایشان بی‌هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای، زردشت را یک مغ (مگوس) می‌خواندند، و بر نکاتی از نظام پیامبر انگشت می‌نهادند که می‌توانستند خود را با آنها مطابقت دهند. ویژگی‌های اصلی در آموزه‌های مغان که هیچ‌گاه به آیین پارسی راه نیافت عبارتند از: ۱- ازدواج با محارم، ۲- جادوگری، ۳- پیشگویی و تعبیر خواب، ۴- طالع‌بینی، ۵- حرکات شرارت‌آمیز سیارات و ۶- نحوست کوه‌ها. مولتون براساس نکات مذکور به دنبال رد پای مغان در اوستا می‌گردد، و آنها را مبدع و مسئول تدوین و ندادن معرفتی می‌کند، کسانی که با این تغییرات به آموزه پیامبر صورتی عامه‌پسند دادند. به تعبیر مولتون واژه مغ (magus) نامی بوده است که فاتحان پارسی بر این طایفه نهاده‌اند. وی به کمک یک برابرسازی آوایی در حوزه زبان‌های هند و اروپایی این واژه را «برده» معنی می‌کند: یعنی لقبی که فاتحان پارسی بعد از درهم شکستن شورش گئوماتا به این طایفه دادند. از این‌رو مغان سعی نمودند تا از ذکر نام خود در اوستای متأخر جلوگیری نمایند. وی در ادامه می‌گوید: در ذهن داریم که چون کمبوجیه از شورش گئوماتای مغان آگاه شد، حاضران خاصه هخامنشیان را سوگند می‌دهد تا از دستیابی مادها، که در میان‌شان مغان یک طایفه پیشتاز محسوب می‌شوند، جلوگیری کنند: به تعبیر وی و به استناد هرودوت، آموزه‌های گئوماتا در میان توده‌های بومی‌محبوبیت بسیار داشته است. به‌گفته مورخان، بزرگ‌ترین جشن پارسیان در سالگرد روزی بود که داریوش گئوماتای مغ را کشته و پارسیان توانستند مغان را از دم تیغ بگذرانند. مولتون به تعبیر خود از رابطه مغان با کلدانی‌ها پرده برمی‌دارد. به‌نظر وی، منابع یونانی به ما می‌گویند که پادشاه ماد آسیتاگس (ایختویگو) با خوابگزاران مغ به مشورت و رایزنی می‌پرداخته است (هرود I.۱۰۷). به‌گفته مولتون مادها شاخه‌ای از طوایف آریایی نبودند، بلکه مردمی بودند که به لحاظ نژادی جدای از پارسیان آریایی، شمرده می‌شدند. طغیان و قیام گئوماتا از آن جهت در میان مادها انعکاس وسیعی پیدا کرد که

به معنی پیروزی بومیان بر یک قدرت هخامنشی (هخامنشیان) بود. البته از نظر دور نداریم که هنینگ در مقاله‌ای با عنوان مغ‌کشی، نظریه مولتون را دال بر جشن سالگرد کشتار مغان به دست پارسیان (magophonic-) رد می‌کند و براساس صورت سغدی واژه یعنی "magu-zati" آن را چنین تفسیر و معنی می‌کند: کسانی که در رسالت پیامبران برگزیده کارشکنی می‌کنند. دیاکونوف، مورخ و مستشرق روسی خود را از جرگه معدود مستشرقانی می‌داند که همچنان می‌اندیشند مغان خود از زردشتیان پر و پا قرص بوده‌اند. براساس دیدگاه این مورخ که تاحد زیادی متأثر از هرودوت است، مغان، طالع‌بینان و روحانیون رسمی دربار آستیاگس (۵۸۴-۵۴۹ ق.م) بوده‌اند.

بنابر این دیدگاه آستیاگس (ایختویگو) و کیاکسارس (هوخستره = دارنده شهریاری نیک) از جمله پادشاهان مادی بودند که صورتی از تعالیم زردشت را، که (الزاماً هم با آموزه پیامبر یکسان نبوده و تا حدی نیز تحریف شده می‌نمود) پذیرفتند. به‌زعم دیاکونوف آنچه از آیین مغان برایمان گفته می‌شود، یعنی آیینی که در دربار هخامنشیان رواج داشت، یکی از هات‌های یسن هفتگانه (yasnahaptaghaiti) را به‌خاطر می‌آورد که بعد از زردشت نگارش یافت، بخشی که همچنان لهجه گاهانی دارد و یشت‌ها را به‌خاطر نمی‌آورد: چرا که مغان، یشت‌ها را در زمان اردشیر اول هخامنشی در قرن پنجم قبل از میلاد وارد تعالیم زردشت ساختند. وی بخشی از نوشته هرودوت (۱، ۱۲۳) را نقل می‌کند که براساس آن آستیاگس با مادها سر سازگاری نداشت (البته به تفسیر دیاکونوف منظور از مادها در اینجا اریستوکرات‌ها و نخبگان مادی بوده است)، و از این‌رو وی با مغان به شور می‌پردازد، دیاکونوف در تأیید این گفته، دو دلیل ارائه می‌دهد: اول آنکه مغان به‌عنوان پیروان زردشت گرایش ضد اریستوکراسی، که خود از تعالیم زردشت بود، داشتند و از این جهت با آستیاگس همراه و دمساز بودند: دوم آنکه پادشاه ماد در کنار مغان از یک نوع حمایت اجتماعی برخوردار می‌شد.

این مورخ باز داستانی دیگر از هرودوت (۱۲۸ و ۱۰) نقل می‌کند که براساس آن، آستیاگس در پایان کار خود به تمهیداتی علیه مغان دست می‌زند و تعدادی از ایشان را به قتل می‌رساند. علت این کار پادشاه ماد آن بود که مغان در پایان کار آستیاگس، با کوروش هخامنشی همداستان



شده و راه خروج او از کاخ پادشاه ماد را به وی نشان می‌دهند، که این خود خیانتی بزرگ از جانب پادشاه ماد محسوب می‌شد.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که مغان قبیله‌ای بودند که تعالیم زردشت در میان آنها قبل از دیگران فائق گشته و رواج یافت، و پس از آن واجد سازمان دینی و دنیوی واحد گشت. آثروان (aθravan) عنوان رسمی‌ای بود که کاهنان قبیله مغان برای خویشتن پذیرفته بودند. جهان خارج و پیرامون از وجود آن قبیله کوچک اطلاعی نداشت یا تقریباً بی‌اطلاع بود و مردم پیرامون فقط با کاهنان آن قوم سر و کار داشتند، زیرا هر کاهنی که پیرو تعالیم زردشت بود، مغ بود (ولی هر مغی کاهن نبود). بدین طریق مغ کلمه‌ای شد مترادف با کاهن زردشتی.

آرتور کریستین سن، ایران‌شناس دانمارکی نیز نظری کاملاً متفاوت ارائه می‌دهد. به‌زعم ایشان، طوایف ماد و پارس پیش از مهاجرت به غرب و جنوب ایران، با آئین زردشت، آنهم از طریق مغان، آشنا شده بودند، این مغان همه از شرق بودند، و طوایف مادی و پارسی این آیین بعداً آن را با خود به نواحی غرب و جنوب آوردند. ارتباط معنوی میان مغرب و مشرق ظاهراً در دوره شاهنشاهی ماد تجدید شده بود. تشکیل این شاهنشاهی ایرانی باعث ارتباط تجاری ایرانیان غربی با خویشاوندان شرقی آنان گردید. از دوره سلطنت کوروش کشورهای شرقی جزء شاهنشاهی پارس درآمد و مغرب با تمدن بهتر خویش توجه مشرق را جلب کرد و در همان حال مذهب مشرق باعث ظهور مذهب زردشتی ماد گردید. سرزمین ماد از همین هنگام مرکز مذهبی شاهنشاهی ایران قرار می‌گیرد به‌نحوی که مغان در دیده یونانیان به‌عنوان روحانیان مزدیسنا شناخته می‌شوند و روحانیان مادی با تعصب به حفظ و توسعه لهجه یشت‌ها قیام می‌کنند و یشت‌های جدیدی به این لهجه می‌سرایند. در باب قیام گئوماتا وی می‌گوید: این قیام و توطئه را نباید تنها برای تجدید حکومت مادی دانست بلکه با منظور دینی نیز همراه بوده است. داریوش می‌گوید معابدی که گئوماتا ویران کرده است را آباد خواهیم کرد. چون پارسیان علی‌الظاهر معبدی غیر از آتشکده نداشتند و نیز چون می‌توان تصور کرد که در آئین اوستایی که مغان آن را نشر می‌دادند، آتشکده جای عبادت بود و در مزدیسنا شرق و غرب آتشکده‌ها احترام داشتند، نمی‌توان گفت که گئوماتا معابدی را که آتشکده بوده، ویران کرده است، بلکه می‌توان حدس زد

که این معابد ویران شده متعلق به دارندگان ادیان دیگری مانند بابلیان و عیلامیان و جز آنان بوده است که همواره از حمایت پادشاهان پارس برخوردار بوده و حتی پادشاهان پارس نسبت بدانان ادای احترام می‌کردند، و این حمایت و احترام با تعصب ایرانیان شرقی در اعتقاد به مزدیسنا، که مغان مادی مبلغ آن بودند، سازگار نبود.

با این‌همه، منشأ مغان، همچنان در هاله‌ای از سایه روشن قرار دارد، هر چند که ایران‌شناسی، با گذشتن عصر ایران‌شناسان سخت‌کوش، این مبحث را، اگر نه آشکارا اما تلویحاً از دستور کار خود خارج کرده است.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن، *تاریخ زبان فارسی*، تهران، سمت، ۱۳۷۳.
- اومستد، ا. ت.، *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، محمد مقدم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲.
- بنونیست، امیل، *دین ایرانی*، بهمن سرکاراتی، تهران، انتشارات بنیاد و فرهنگ ایران، ۱۳۵۴، شماره ۲۰۹.
- حسنی (داعی‌الاسلام) و سید محمدعلی، *وندیایاد*، حیدرآباد، صحیفه، ۱۹۴۸م.
- دیاکونوف، ا. م.، *تاریخ ماد*، کریم کشاورز، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵، شماره ۲۵۷.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، *تاریخ مردم ایران*، ج ۱۰، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- زرن، آر. سی.، *طلوع و غروب زردشتی‌گری*، تیمور قادری، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۵.
- زرن، آر. سی.، *زروان یا معماری زردشتی‌گری*، تیمور قادری، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۴.
- کریستین سن، آرتور، *مزدآپرستی در ایران قدیم*، ذبیح‌الله صفا، تهران، انتشارات هیرمند، ۱۳۷۶.
- Bodce, Mary, *A history of Zoroastrianism*, Leiden/Kohn, E. j. Brill, 1975.
- Henning, W. B., *the murder of the magi*, Acta Iranica, No. 15, 1977.
- Kent, G. Ronald, *old persian*, Connecticut, Americanoriental society, 1953.
- Mlulton, j. H., *Early Zoroastrianism*, Amesterdon, philo prese, 1972.